

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

### مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما به این جا رسید که محقق اصفهانی فرمودند ما معتقدیم که می شود یک معنای جامعی برای شرط درست کرد و آن معنای جامع هم لزوم است. گفتند لزوم غیر از التزام است. الزام و التزام یک حرف است که شیخ به آن قائل است. بعد هم فرمودند که در معنای دوم که شیخ به آن قائل است – یعنی ما یلزم من عدمه العدم – در واقع ما در این جور موارد که تعبیر شرط به کار می بریم باز هم لزومی وجود دارد. بعد در آخر فرمودند که این قلت که بالاخره لزوم با شرط فرق دارد! گفتند بله! اگر ما بخواهیم فرق لزوم با شرط را بگوییم فرقیان این است که اگر مبدائی داشته باشیم اگر حیث حلولی آن را در نظر بگیریم لزوم است و اگر حیث صدوریش را در نظر بگیریم شرط است. لذا به تعبیر ایشان چون ما در حیث صدوری داریم کار می کنیم و به این حیث صدوری شرط می گوییم، اشتقاق در آن وجود دارد و حرف شیخ غلط است که گفته است دو معنا داریم که یکی از آن ها جامد است. در لزوم که اشتقاق قطعاً هست. لزوم و لازم و استلزام را در آن داریم. فرق بین لزوم و شرط را هم که در نظر می گیریم می گوییم کلمه ی لزوم برای آن حیث حلول وضع می شود و کلمه ی شرط برای حیث صدور وضع می شود. حیث صدور هم یعنی حیث جعل! در جعل هم که معنای اشتقاقی

وجود دارد. لذا آن کاری که شیخ در معنای دوم انجام دادند و آن را به جعل تاویل کردند و گفتند اگر شرطی داریم یا مشروطی به نام صلاة داریم - شیخ گفتند که معنای این جعل است یعنی جعل الشرط را شرط می گوئیم و گفتند فلذا تضائف اصطلاحی هم وجود ندارد و اشتقاق اصطلاحی نیست - محقق اصفهانی می گویند اگر ما مساله را به اختلاف حیث حلولی و حیث صدوری برگردانیم، حیث صدوری به معنای جعل است و اگر جعل باشد، جعل معنای جامع می شود و وقتی جعل معنای جامع شود اشتقاق دیگر در همه ی موارد هست.

دیروز عرض کردم که یک مشکلی در فرمایش ایشان هست. برای این که امانت را رعایت کنیم، باید بگوئیم که ایشان خودشان به این مشکل اقرار کرده اند. ایشان در ادامه ی تحلیلشان می گویند بر اساس حرف ما، لزوم به الزام برگشت. الزام یعنی جعل لزوم یعنی همان حیثیت صدور. ما لزوم را به معنای الزام گرفتیم. یعنی به معنای این که کسی جعل لزوم کند. ایشان می گوید بر مبنای ما، باید در مقابل دو نکته تسلیم شویم.

### تذکر دو مشکل در سازمان محقق اصفهانی:

نکته ی اول این است که باید بگوئیم بنابراین در امور واقعی، جعل دیگر صدق نمی کند. چرا؟ چون ما شرط را جعل دانستیم. قبلا هم توضیح دادیم که در امور واقعی، ما جعل لزوم نمی کنیم بلکه جعل لازم یا ملزوم می کنیم. لزوم انتزاعی و معقول ثانی است. مثلا محازات که می خواهد شرط تاثیر نار باشد، محازات، جعل نمی شود و من مجبورم بگویم که اگر شرط جعل لزوم باشد نه خود لزوم، آن موقع چنین عنوانی بر امور واقعی صدق نمی کند. تعبیرشان این است که این معنای مختار ما:

یعمّ جمیع الشرائط الجعلیة و لا یعمّ الشرائط الواقیة و اطلاق الشرط و المشروط علی بیوسة المحل

و الاحراق مثلا حیثند لا علی طبق الاصل...

می گویند اولین مشکلی که پیدا می کنیم این است که نمی توانم شرط را در موارد واقعی به کار ببرم. چون شرط را جعل لزوم دانستم نه خود لزوم. این جا هم که لزوم جعلی نیست! حتی جعل تکوینی است. این جا بحث خلط حقیقت و اعتبار نیست. قبلا توضیح داده ام. جعل تکوینی به لزوم نمی خورد. یعنی خالق و مكوّن دو تا کار نمی کند. بلکه علت را ایجاد می کند و بعد علت، معلول را به وجود می آورد. بعد شما از این ایجاد یک سری مفاهیم را انتزاع می کنید. جعل ملزوم می کند یا جعل لازم می کند، در امور واقعیه جعل لزوم و ملازمه نمی شود چون این ها مفاهیم انتزاعی هستند. ایشان می فرمایند بله! ما چاره ای نداریم که به این مطلب ملتزم شویم.

بعد می فرمایند ما یک مشکل دیگر هم پیدا می کنیم. دیگر خانه از پای بست خراب می شود! ایشان می گویند بنا بر سازمان ما، دیگر نمی شود گفت که شرط به معنای لزوم است. بلکه شرط، جعل می شود. لزوم هم لازم جعل می شود. لزوم مجعول ماست نه خود جعل ما. مفهوم لزوم با مفهوم شرط فرق می کند. این خیلی حرف مهمی است. چون اصرار می کنند که بنابر حرف ما که بگوییم شرط به معنای جعل است، در جعل اشتقاق داریم. مثل حرف شیخ هم تاویلی نیست، شیخ که می خواست تاویل به جعل کند از باب این بود که معنا را الزام و التزام می دید. اما ما معنا را لزوم دیدیم و لزوم را به جعل برگرداندیم و در جعل هم اشتقاق مسلم است. تعبیرشان این است:

بل غاية الامر أن مفهوم الشرط ليس مساوقا لمفهوم اللزوم و الاستلزام...

حرف کاملاً درستی زده اند. آخر تحلیل ایشان این می شود که من شرط را لزوم ندانم و بگویم شرط غیر از لزوم است. شرط، جعل است.

خب شیخنا! اگر این باشد که به حرف سید یزدی برگشته ایم. شما دارید شرط را به جعل بر می گردانید منتهی جعل مستتبع لزوم. خب لزوم که نشد! یعنی از این طرف لزوم را آوردید و بعد هم به مشکل برخوردید لذا سراغ جعل لزوم رفتید، شرط را جعل لزوم دانستید. چرا؟ چون می خواهید مفهوم شرط را از مفهوم لزوم جدا کنید. چون بالاخره ما دو کلمه داریم. این ها که مترادف نیستند. یک لزوم داریم و یک شرط داریم و هر دو تا هم اشتقاقی هستند. لازم و ملزوم و استلزام یک سیر دارد. شارط و مشروط و مشروط علیه و مشروط له، یک سیر دارد. شما می گوئید فرقتشان به تفکیک حیث حلول از حیث صدور بر می گردد. حیث حلول لزوم است، حیث صدور را خودتان می گوئید به معنای الزام و جعل است. اگر حیث صدور جعل و الزام باشد، آن موقع مفهوم شرط، جعل می شود! دیگر مقوم مفهوم شرط، لزوم نمی شود.

مضاف بر این که در همه ی امور واقعیه، شرط دیگر صدق نمی کند. چون خودتان قائل هستید که در این موارد، ما جعل لزوم نمی کنیم. لزوم جعل نمی شود ولو تکویناً. لذا به نظر ما این اشکال از اشکالاتی که امام به ایشان گرفته اند قوی تر است. یعنی خود ایشان در قضیه به مشکل برخوردیده است.

## برتری تحلیل مرحوم شیخ و صاحب عروه از تحلیل محقق اصفهانی:

لذا ما به ایشان می گوییم اگر این طوری باشد، تحلیل شما عقلائی تر است یا تحلیل شیخ؟! شیخ می گوید من یک الزام و التزامی دارم؛ الزام و التزام غیر از لزوم است و در آن هم ربط نیست. یک معنای جامدی دارم که به جعل لزوم بر می گردد. حالا جعل لزوم هم نه، به جعل شرط بر می گردد. به جعل بر می گردد. تا با بازگشتش به جعل، اشتقاقش قابل تحلیل شود. این که خیلی از فرمایش شما روان تر است! لذا به نظر می رسد که فرمایش شیخ درست تر است.

فرمایش سید صاحب عروه، باز از این حرف محقق اصفهانی قوی تر است. چون محقق اصفهانی، نهایتاً به جعل برگرداندند. صاحب عروه هم گفتند که جعل است. عهد یعنی جعل و قرار.

## ذکر اشکال اول امام به محقق اصفهانی:

در این فضا امام اشکال در صدق کرده اند نه اشکال محتوائی که عرض کردم در خود فرمایش محقق اصفهانی هست. امام اشکال کرده اند که آیا ما می توانیم هر جا لزوم بود شرط را بر آن تطبیق بدهیم؟! مثلاً وقتی ما یک اماره ای را حجت می کنیم و لازم می کنیم آیا به اعتبار این که ما یک جعل لزومی کرده ایم شرط هم صدق می کند؟! یا مثلاً در باب وضو که می گویم وضو شرط صلاۀ است شرطیت وضو به حیث تعلیق بر می گردد یا به حیث لزوم بر می گردد؟ یعنی جعل لزوم است یا

جعل تعلیق است؟ چون جاعل دارد می گوید صلاه معلق بر وضو است از این باب است که صدق شرط درست است یا از باب جعل لزوم است که صدق شرط درست می شود؟

که البته این اشکال امام، اشکال خوبی است. چون جعل تعلیق این طوری می شود که جاعل معلق بودن صلاه بر وضو را جعل کرده است و بعد، از این جعل، لزوم وضو برای صحت صلاه نتیجه می شود. به شکلی که از عدم آن، عدم این لازم شود. امام اشکالات صغروی کرده اند. گفته اند عرفاً وقتی می گوئیم وضو شرط است آیا به این خاطر است که جعل تعلیق شده است یا وضو شرط است به خاطر این که جعل لزوم شده است؟!

### اشکال دوم امام به محقق اصفهانی:

یک اشکال دیگری در کتاب بیع شان دارند. عبارت کتاب بیع ایشان دقیق تر است. دیروز یک اشکالی از امام نقل کردم و پاسخی هم دادم که درست هم هست و اگر کسی آن اشکال را بکند باید همان پاسخ را به او بدهیم ولی عبارت امام در بیع قوی تر است. امام نقض به وجوب کردند. دیروز عرض کردم که اگر کسی نقض به وجوب کند، جوابش این است که محقق اصفهانی، لزوم را لزوم تکلیفی نمی داند که شما بخواهید با احکام تکلیفی حرف ایشان را نقض کنید. اما عبارت امام در بیع، نقض دقیق تری است. امام خواسته است بگوید که اگر کسی بگوید جعل حکم بر موضوعش، نه از این جهت که تکلیفی است بلکه جعل حکم وجوب بر موضوعش را شرط می گویند؟! کاری ندارم به

این که محتوای وجوب، لزوم تکلیفی است به محتوایش نگاه نکنید بلکه به رابطه ی این مجعول با موضوعش نگاه کنید. آیا این رابطه ی مجعول با موضوعش لزوم دارد؟! آیا می شود بگوییم که عرفا کسی که وجوب یا حکم را بر موضوعش جعل می کند، این را شرط می گویند؟! به خاطر این که یک لزومی را جعل کرده است از باب این که رابطه ی این موضوع با حکمش لزوم دارد؟ امام فرموده است به این شرط نمی گویند.

اگر کسی این طوری اشکال کند بله! دیگر آن پاسخ ما وارد نیست. عبارت امام در بیع حقیقتاً عبارت دقیقی است و متاسفانه در بعضی از تقریرات درست ثبت نشده است. وقتی می خواهند فرمایش محقق اصفهانی را نفی کنند می گویند:

و لا بمعنی لزوم شیء لشیء کما ادعاه بعض آخر...

منظورشان محقق اصفهانی است.

فلا یقال للحجیة المجعولة للخبر الواحد باعتبار لزوم حاله الشرط...

می گویند حجیت مجعوله، یعنی این جا جعلِ لزوم شده است ولی به آن شرط نمی گویند.

و لا لجعل الوجوب للصلاة باعتبار لزومه لها...

نقض با وجوب است منتهی نه به این اعتبار که حکم تکلیفی است. نقض به این اعتبار نیست تا کسی جواب بدهد که لزوم در فرمایش ایشان، لزوم وضعی است نه لزوم تکلیفی. بلکه ما از این باب اشکال می کنیم که این وجوب، لازم صلاة است. این لزومی که بین وجوب و صلاة است. لزومی که بین

حرمت و غضب است. حکم برای این موضوعش یعنی صلاۀ و غضب لازم است. لزومی برای این موضوع جعل شده است. آیا به آن شرط می گویند عرفاً؟! یا این که نمی توانیم این را بپذیریم؟! امام سه نقض خوب وارد کرده اند.

اشکال ما به خود محتوی بود.

تایید صحت سخن شیخ در عبارات امام:

یا تعبیر می کنند:

و اطلاق الشرط علی الطهارة للصلاة لیس باعتبار اللزوم بل باعتبار تعلیقها علیها...

ما وقتی می گوئیم طهارت شرط است آیا از باب لزوم طهارت در صحت صلاۀ به آن شرط می گوئیم یا از باب این که صلاۀ معلق بر طهارت است به آن شرط می گوئیم؟ و از این تعلیق هم لزوم در می آید. لازمه ی تعلیق، لزوم است. اما صدق شرط به اعتبار تعلیق است. اگر این طوری شد، آن موقع مهم ترین حسنش این است که دیگر بر شرائط واقعیه هم شرط صادق است چون تعلیق وجود دارد. اگر شرط بر شرائط واقعیه هم صدق کند به دلیل این که تعلیق وجود دارد که صدق هم می کند نه به اعتبار جعل تعلیق بلکه به اعتبار خود تعلیق، در این صورت دیگر حرف شیخ درست می شود و دو معنا با هم مبائن هستند. حالا ما از همین راه می خواهیم وارد فرمایش امام شویم که گفته اند شیخ درست گفته است.



من وقتی به وضو شرط می گویم از باب تعلیقش به آن شرط می گویم نه از باب جعل لزوم. اگر از باب جعل لزوم به آن شرط بگویم:  
اولا خلاف فهم عرفی است.

ثانیا اگر از باب جعل لزوم گفتم، دیگر در واقعیات نمی توانم بگویم که جعل لزوم کرده ام. خود محقق اصفهانی هم به این اقرار کرده است.

ورود اشکال محقق اصفهانی به مختار مرحوم صاحب عروه:

سید یزدی هم که گفتند شرط یعنی جعل؛ در واقعیات جعل وجود ندارد. اشکال محقق اصفهانی وارد است. ولی انصافا محازات عرفا شرط است. مجاورت شرط است. صدق شرط بر آن ها درست است. چه شرط تکوینی و واقعی باشد و چه شرط جعلی و قراردادی باشد. فرقی نمی کند و شرط است. چرا؟ چون شرط بر تعلیق صادق است نه بر جعل تعلیق یا نه بر جعل لزوم. اگر در شرط حیث جعل بود اشکال آقای اصفهانی وارد بود. لذا صدق عرفی شرط، نشان می دهد که ما در مفهوم شرط، جعل نداریم. نه مطلق جعل و نه جعل مستتبع و نه جعل لزوم داریم. لذا این نکته ای که عرض کردم خیلی در فهم عبارت شیخ کلیدی است.

## ذکر دو ایراد به عبارات امام:

ولی حالا اشکال ما به حضرت امام این است که مطلب اولشان مبهم است و بعد هم که نقوض را می گویند واضح نمی شود که درگیری کجاست. درگیری همین جاست که بالاخره در شرط، مفهوم جعل مستتر است یا مفهوم لزوم مستتر است و یا جعل مستتبع مستتر است. ما بهترین اشکال را به مساله ی جعل همین اشکال محقق اصفهانی می دانیم که اگر کسی جعل را در شرط اخذ کند دیگر بر واقعیات نمی تواند جعل را تطبیق دهد در صورتی که شرط در واقعیات صادق است. شرط بر وضو هم به اعتبار جعل تعلیق صادق نیست بلکه بر خود تعلیق صادق است. البته تعلیق مستلزم لزوم است.

به محقق خوئی و محقق ایروانی هم اصل حرفمان این است که اگر در مفهوم شرط عرفا یا الزام و التزام داریم و یا تعلیق داریم، در تعلیق ربط درست است ولی در الزام و التزام، ربطی وجود ندارد. حالا با همین سرمایه به قول لغویین بر می گردیم. همه ی عبارات لغویین را بررسی می کنیم و خواهیم دید که در هیچ کدامشان تعلیق نیست، ربط هم نیست، جعل هم نیست، تقیید هم نیست.

با این سرمایه إن شاء الله ببینیم که امام با فرمایشات شیخ چه خواهند کرد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.